

## عبور از بحران مطبوع آموزشی در ایران

### بحرانی مطبوع

آنچه اینک در آموزش و جامعه آموزشی ایران میگذرد بزعم بسیاری از متخصصان نوعی بحران است. حتی اگر وجود این بحران تصدیق شود بچشم من و بعقیده من بحرانی مطبوع است، زیرا حاصل یک انقلاب کمی در نفر و شمار دانش آموز و دانشجو و مربی و معلم و استاد، و نشان از وسعت و عمق و مقدار دانشی است که جامعه ما امروز از آن تغذیه می شود و در نتیجه بهتر و بیشتر آنرا می طلبد. خانواده ها برای فرزندان خود کلاس بیشتر و مجهزتر و معلم بهتر و ورزیده تر و برنامه ای عملی تر و آموزنده تر میخواهند. دولت هم نیروی انسانی ماهر و فراوانی را برای تضمین رشد اقتصادی کشور چه در بخش خصوصی و چه در بخش عمومی نیاز دارد. در نتیجه جامعه و دولت هر دو بتوقعی روز افزون دچارند اما طبیعت و ذات امر تعلیم و تربیت مانع از آنست که بسرعت به تحقق یک رشد فیزیکی سریعاً پاسخ گوید.

بنابراین بحران از اینجا شروع می شود که رشد فیزیکی وقتی پایش بعرضه آموزش و پرورش رسد می لنگد و رشد کیفی ذاتاً متانی است و کم خیز. امروز نه، بلکه در تمام ادوار تاریخ، تحت همه رژیمها و در چهارچوب همه نظامات اقتصادی و اجتماعی دادن نان آسان تر از نوشتن آن بوده و امروز ساختن یک پل خیلی ممکن تر از تربیت یک معلم شده است. دیگر ارقام نجومی بودجه ها نه ساختمان راهها و بناهای بلند و سدها و نه پروازهای بین القاره ای و بین-السیاره ای هیبت و شگفت آوری خود را از دست داده اند. اما آموزش و پرورش

هرچه بیشتر ظرفیت شده و هرچه پیشتر می‌رود ظرفیت‌تر و دقیق‌تر می‌شود. معلمان امروز ده‌ها بار روانشناس‌تر از معلمین دیروزاند و معلمین فردا بیش از امروز و شاگردان امروز ده‌بار بیش از شاگردان دیروز می‌دانند، و شاگردان فردا بیش از امروزی‌ها.

آن رشد کمی و این رشد کیفی سخت باهم در تعارض‌اند و طبعاً بحران آفرین. توجه داشته باشید که هرچیز مملکت را می‌شود وقتی کم بود از جای دیگر وارد کرد مگر قشون و معلم، و بدانیم که تافرنگ ملی بماند مملکت را دو سپاه پیش نیست یکی آن سپاه که در مرز بمتجاوز پاسخ می‌گوید و دیگر آن‌یک که مغزها را از طریق مدرسه از دستبردهای فکری بیگانگان در امان می‌دارد. بنابراین در احساس وجود بحران هم اگر شک ندارید بزیاد قبول کنید که این بحران چون از سر رشد است مطبوع است. تکرار می‌کنم این بحران را با بحران ناشی از تورم اقتصادی مقایسه نکنید. زیرا آن از سر بی‌مروتی‌هاست و این یکی عین مروت. آن یک بلع‌کننده همه اضافه‌درآمدها و دقیقاً بگوییم بلاع همه ارزشهای اضافی و این یک از سر تشنگی علمی است. آن‌یک همانست که در باره‌اش سعدی گفت:

«ای خداوند ثروت اگر شمارا انصاف بودی و ما را مروت رسم ستم‌آل از جهان بر افتادی»  
و حافظ گفت:

«ساقی بورعدل بده باده تا گدا  
غیبت نیاورد که جهان پر بلا کند»  
و دین ما گفت:

«فی اموالکم حق فی السائل و المحروم»

و این یک بمعنی بحران آموزشی از سر آنست که مولوی در باره‌اش گفت:  
«آب کم‌جو تشنگی آور بدست  
تا بجوشد آبت از بالا و پست»  
و ما امروز اگر آب دانش بیشتری می‌جوئیم لابد دچار پر جوئی هستیم و این پر جوئی بحرانی است مطبوع.

### واقعیات داخلی

چهار واقعه داخلی طی نیم قرن اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و اهداف و بافت و محتوی آموزش ایران داشته است که هر کدام برای خود نقطه عطفی‌اند. این چهار واقعه عبارتند از:

۱- نوگرایی آموزشی ناشی از صنعت‌گرایی عمومی مملکت و نوسازی آن در دهه اول این قرن یعنی بعهد رضا شاه کبیر. در این دوره مبانی اقتصادی جامعه تازه از منابع درآمد تازه‌ای برخوردار میشد، باین معنی که اقتصاد سنتی - مبتنی بر زراعت و دامپروری و صنایع دستی در جوار خود صنعت استخراجی و صنایع کارخانه‌ای را یافت و نظام دیوانی ایران بکلی دگرگون شد. خیزی که ایران در این دوره بسمت مدیریت نوین گرفت منتصبی به ظهور نظام اداری شد که همه میدانیم

اما این نظام نوین اداری حتی کارمند لازم خود را نداشت بهمین دلیل آموزش و پرورش این دوره هر عیب و علتی داشت، یک حسن بزرگی داشت آن قاطعیت در هدف گیری بود، یعنی میدانست که چه میجوید. آن هدف عبارت بوده است از:

اول تامین نیازمندی‌های دیوانی یعنی پرورش کارمند،  
دوم برای نظام اداری جدید و اداره امور کارخانه‌ها و همچنین خدمه مختصری برای صنایع استخراجی و کارخانه‌ای. این همان دوره ایست که نظام آموزش و پرورش کارمند پرورلقب گرفته است.

اما این نظام دو ویژگی تازه داشت یکی آنکه مجریان سخت متکی بودند بر فرهنگ ملی و متعصب بر آن. دوم آنکه محتوی آن جز آن قسمت که مربوط به فرهنگ ملی میشد سریعاً از منابع و ماخذ کشورهای که آنها را بعنوان مدل والگو انتخاب کرده بودیم تقلید شده بود.

این نظام آموزشی تاپیش از انقلاب ایران ادامه داشت و در عین تازه نفسی، نوآوری، و گستردگی نسبی هرگز از چنگال ارتجاع فکری ناشی از غلبه فئودالتزم بر اقتصاد مملکت و بوروکراسی ناشی از نیاز به نظام کارمند پرورهای نیافت. حاصل این نظام مردان و زنانی شدند که نشان‌های جامعه متقدم و متدین ایران سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ را در خود داشته و همچنین تجدد طلبی و نوآوری و مخصوصاً غرب گرایی همان نسل را در خود دارد. این نظام طبیعتاً آرزوی‌های متضادی را در خود می‌پرورده است. از یک سوی تمناهای ایران صنعتی داشته که با اروپا همسری می‌کند از سوی دیگر قناعت و حجره گرایی و مصطبه نشینی استادان اولی العظم و معلمان اول چون فارابی را نمونه تمام عیار و کمال مقابل خود میداشته است.

حاصل این نظام کارمندانی بودند که درست میرزابنویسان بعد از مشروطه را یادآوردند. حاصل این نظام استادانی بودند که از کسوت و روش فرنگی در زندگی اداری پیروی کرده اما سخت مشتاق هیبت صاحبان کرسی در تمنای باغ آکادمی افلاطون می‌سوختند. حاصل این نظام مهندسان کشاورزی بودند که به مزرعه حاصل این نظام بهر حال انسانهایی شدند که صدای سوت کارخانه را شنیدند این نظام ضمناً خدمه مهمی شد در صنایع کارخانه‌ای در مقیاس آن زمانی.

حاصل این نظام بهر حال انسانهایی شدند که صدای سوت کارخانه را شنیدند اما درون آن نگشتند سوار اتومبیل شدند اما از اتومبیل تمنا و توقع اسب راهوار میکردند و بالاخره هم به آرمان بزرگ ملی خودشان که صنعت سنگین و ایران صنعتی بودن رسیده خود را مقابل امواج نظام بخش انقلاب تازه اجتماعی و اقتصادی یافتند.

۲- نظام جدید آموزشی مولود انقلاب ایران و انقلاب ایران مولود تغییر مبانی اقتصاد

ایران بود. باین معنی که اقتصاد سنتی ایران در ربع قرن اخیر رفته رفته از حالت دوپایه‌ای سنتی (اقتصاد روستائی - اقتصاد عشایری) بصورت یك اقتصاد چهارپایه‌ای مبتنی بر (کشاورزی - دامپروری - صنایع کارخانه‌ای و صنایع استخراجی) در آمد. شتاب و گرایش ایران به صنعتی شدن زیاد شد و در این مرحله از اقتصاد، تحولات اجتماعی پدیدار گردید، بافت اجتماعی تغییر کرد، و روابط گروههای اجتماع دگرگون شد. گروههای اجتماعی تازه نفسی در شهرها بر اثر رونق تجارت و صنعت پا گرفت و آرمان دیرین صنعتی شدن در حداعلی شدت خود بالا گرفت.

هدف از نظام جدید آموزش و پرورش انسانهایی بود که جوایبگوی این مرحله از اقتصاد و صنعت باشند ضمن آنکه این آموزش و پرورش بایستی گره‌گشای دو مسئله باشد:

نخست تامین نیروی انسانی ماهر،

دوم کاردانی به میزانی که بتواند هر گونه تفاوت رفاه اجتماعی را بین ده و شهر از بین برده، ایرانی را از يك سطح زندگی معقول متناسب با تمدن این قرن برخوردار سازد. طبیعی است که در این رهگذر این نظام بایستی بتمام نقائص و کمبودهای نظام آموزشی پیشین جواب میداد و همچنین پاسخگوی همه احتیاجات ناشی از توسعه اقتصادی می‌بود.

همه میدانیم که هشت سال از این نظام میگذرد و محصول آن هنوز ببازار نیامده و ما مواجهه بادو واقعه بزرگ شدیم که ناشی بود از توسعه فیزیکی و رشد اقتصادی مملکت در شرایطی استثنائی. نتیجه این رشد و توسعه فیزیکی آن شد که نظام جدید قبل از آنکه محصول خود را ببازار فرستد این محصول بتمامی مورد آزمایش قرار گیرد. بسبب نیاز و امکانات مملکت این نظام بافرمان همایونی رایگان شدن تحصیل مورخ یکم اسفند ۵۲ و درست هفت ماه بعد از آن قطعنامه هفتمین کنفرانس انقلاب آموزشی کشور مواجه شد. برآسر آنها ابعاد آموزش و پرورش بسیار گمنترده شد، معایب نظام جدید بر ملا شد، و ضرورت تجدید نظر احساس گردید. اینرا باید افزود که این چهار واقعه پشت سر هم یکی زمان کافی در اختیار داشت و یکی تنها هشت سال در اختیار گرفت و از عمر دو دیگر یکی ۹ ماه و دیگری تنها ۳ ماه میگذرد.

چرا چنین شد؟ علت آن بود که مثل همه انقلابها انقلاب ایران در موج نخست خود دچار آن پدیده‌ای شد که بدان شتاب انقلاب نام داده می‌شود. دوم آنکه امکانات اقتصادی و رشد سریع مملکت خیلی زود نارسائیهای سازمانی و نارسائیهای ایدئولوژیک را در امر آموزش و پرورش بر ملا ساخت و این خود دو گرفتاری بوجود آورد یکی آنکه جامعه‌ی در حال انتقال ما بعلت امکانات مالی متوجه اقتصاد کاذب مصرفی در شهرها گردید. دیگر آنکه رشد صنعت سریعتر

از آن بود که نظام آموزش و پرورش بتواند نیروی ماهر را برای آن پرورش دهد. مملکت سریعاً صاحب کارخانه شد اما تکنیسین و کارگر ماهر و حتی مهندس بقدر کافی پرورده نشد. همچنین است در مورد خود آموزش و پرورش؛ یعنی کمیت بالا گرفت اما متناسب آن نتوانستیم معلم، کلاس خوب و وسائل فراهم سازیم.

برنامه‌های آموزشی نظام جدید بتمامی اجرا نشده مورد تجدید نظر قرار گرفتند و بخشی از آنها بشمر نرسیده از ارزش افتادند، و از همه مهمتر قسمتی از آن تحقیق نیافت. زیرا مدارس و تجهیزات لازم برای آنها یعنی معلم و وسیله بقدر کافی در همه کشور فراهم نشد. نتیجه این شد که تقریباً نیمی از پیش بینی‌ها غلط از آب درآمد. جهش اقتصادی ایران ناگهانی بود و از طرفی رشد کمی تعداد مدارس و کلاسها بر روال پیشین سنجیده شده بود. در حالیکه عملاً این رشد در سال جاری به ۲۵ درصد بالغ گردید.

فرمان اول اسفندماه ۵۲ درحقیقت تأکیدی است برگسترش بیشتر امر آموزش و بالا بردن کیفیت آموزشی و ممانعت از هدر رفتن استعدادها. قطعنامه زامسر مورخ شهریور ۵۳ درحقیقت ضرورت تجدید نظری است در مقاطع تحصیلی، کیفیت پرورش، کیفیت آموزش، پرورش بیشتر معلم و مانند آن، که آموزش عالی را نیز دربر میگیرد. بر اثر این حوادث، تداوم تجدید نظرها، تداوم انقلاب و مخصوصاً تدارم انقلاب آموزشی مادر کانون بحرانهای مطبوع قرار گرفت که شرح آن بیاید.

### واقعتهای خارجی

طی ربع قرن اخیر در بیرون مرزهای ایران واقعیاتی ظهور کرد که سخت در امر آموزش و پرورش اثر گذاشت این واقعیات عبارت بودند از:

- توسعه تکنولوژی،
- توسعه کار برد تکنولوژی،
- نفی جنگ جهانی و در نتیجه دوام صلح و فرصت یافتن برای اندیشیدن و بهره‌وری از رفاه بیشتر و آموزش و پرورش بهتر،
- تجدید نظر در هدفهای آموزشی بر اثر ظهور انقلابهای آموزشی و فرهنگی در کشورهای مختلف تحت رژیمهای مختلف،
- ایران در این ربع قرن بیش از هر زمان روابط برون مرزی داشته است و بنابراین با رشدی که در اقتصاد خود داشت نمی توانست از این حوادث متأثر نشود و چون خود با استقبال صنعتی شدن و نفی جنگ و رفاه اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها میرفت خود بخود از هر نوع انقلاب آموزشی که بامزاج وطبیعتش سازگار بود استقبال میکرد.

### ترکیب مسائل بحران مطبوع

همدستی آن واقعیات داخلی که بالاتر شرح دادم و این واقعیات خارجی که فوقاً گفته آمد موجب شد که بحران مطبوع ما ترکیبی از مسائل زیر را داشته باشد.

۱- یافتن يك نظام آموزش مطلوب از طریق تجدید نظر در نظام آموزشی موجود.

۲- توسعه کاربرد کارافزارهای تازه آموزشی یعنی صنعتی کردن امر آموزش و پرورش.

۳- تربیت معلمان بیشتر و کیفیت کار بهتر.

۴- ایجاد مدارس به شیوه‌ای نومثل مجتمع‌های بزرگ آموزشی

۵- تدوین يك ایدئولوژی آموزشی یعنی هدف بخشی و جهت گیریهای تازه، بطوریکه مراد از تعلیم و تربیت فرزندانمان قبل از سپردنشان به نظام

آموزش و پرورشمان روشن باشد.

بی آنکه به اعداد و ارقام متوسط شوم (و اصرار دارم که در این نوشته چنین کنم) وجود این بحران قابل لمس است. و گرنه می‌توان گفت که تنها در سال

جاری نرخ رشد دانش آموزانمان در روستاها ۳ تا ۴ و در شهرها ۱۰ تا ۲۰ بوده. باستناد سخن وزیر آموزش و پرورش درسخرانی کانون سپاهیان انقلاب

پنجاه هزار کلاس کسر است و این پنجاه هزار کلاس یعنی ۵۰۰۰۰۰ مترمربع زیر بنا که تنها برای عادی شدن وضع لازم است. تازه این کمبودهای فیزیکی

در مقابل کمبودهای کیفی اهمیت درجه دومی دارند.

برای یافتن راهها باید يك نکته دیگر را هم افزود اما در چهار زمینه توسعه‌ها بارمان را سنگین میدارد:

نخست آنکه دانش بشری توسعه یافته و باید بیشتر از هر زمان بیاموزیم.

دوم آنکه دانش ملی بالارفته و باید بیشتر از هر زمان در بازه مملکت‌مان

بدانیم.

سوم آنکه دروس متعدد و متنوع شده‌اند.

چهارم آنکه انسان امروز بیش از هر زمان به کوتاهی عمر خود واقف شده

و مایل است هرچه زودتر وارد عرضه تولید شده و درآمد خود را حس کند.

یعنی عمر زیادی را حاضر نیست صرف کند. بی آنکه زندگی اقتصادی خود را

بسازد.

### چه باید کرد؟

برای عبور از این بحران چه باید کرد؟ نخست آنکه باید دید انسان چه

میخواهد و در این مرحله قانون عمومی در همه جهان یکی است. من معتقدم که

انسان چهار چیز را در مرحله نخست، که آنرا آموزش عمومی نام میدهم مایل است بداند و این آموزش عمومی آموزشی است مختوم به صلاحیت ورود به بازار کار. همچنین در این دوره انسان میخواهد که انسان هم بماند. براساس این نیازها یعنی انسان ماندن و متعلق به منطقه خود بودن و صلاحیت داشتن برای ورود به بازار کار. ما باید چهار رکن اساسی آموزش عمومی خود را چنین تصویر کنیم:

۱- محیط شناسی

۲- ابزار شناسی

۳- ریاضیات

۴- زبان و فرهنگ ملی

زیرا انسان مایل است بداند کجاست؟ در چگونه جایی و قلمروی و محیط جغرافیائی بسر میبرد. دانستن اینکه انسان کجاست یعنی کجائی، اریه ترین نیاز انسان است. پس از آن انسان میخواهد اشیاء و وسائل و همه افزارهائی که در محیطش هست کار بردشان را بداند و طرز کار با آنها را بشناسد. سوم آنکه انسان میخواهد کمیت و ابعاد این محیط و این ابزارها را بداند و حساب آنها را داشته باشد. بنابراین بحساب کردن لاجرم ریاضیات عمومی و ابتدائی احتیاج دارد و اما این انسان محیط و ابزارشناس و حسابگر نیاز بدانستن زبانی است برای پیوند دادن اطلاعاتی که از محیط ابزار و کمو کیف آنها بدست میآورد. این زبان لابد زبان مادری است، و لابد باید زبان و فرهنگ ملی را در مرحله آموزش عمومی بحد لازم بداند.

توجه کنیم باینکه نمی توان در دوره آموزشی عمومی بتعداد علوم و دانشها درس آفرید. بنابراین عدد علوم و دانشها هرچه قدر میخواهند باشند، لکن ما باید در مرحله آموزش عمومی از آنها در چهار گروه و تحت چهار عنوان محیط شناسی و ابزار شناسی و ریاضیات و زبان و فرهنگ ملی یاد کنیم. این سیاست بما براحتی فرصت میدهد که اسامی سنتی دروس را رها کرده بلکه بدانشها و ترکیب کلی این دانشها توجه کنیم. نه به رشته های تخصصی و کتابها. آموزش عمومی اینک در کشور ما هشت ساله است اما تعداد دروس و دانشهائی را که در برنامه های خود گنجانده ایم بر طبق جدول پیوست بنظر من زیادتز از این عمر تحصیلی است. از اینرو بایستی به آنها که از سنگینی برنامه و تعدد دروس و لاجرم کمبود ساعت های درس شکوه میکنند حق داد و اگر کمبود وسائل را هم بیافزائیم آنوقت این ضرورت تجدید نظر را سخت تصدیق خواهیم کرد. در دوره متوسطه ما نخست باید هدفها را باز شناسیم. اهداف و ویژگی آموزش دبیرستانی با توجه به تجزیه و تحلیل فوق می تواند درسه بند خلاصه شود.

الف- آموزش دبیرستانی باید مختوم به یک تخصص فنی برای همه باشد

تأمینتی به اشتغال و جایگزینی فرد در بازار کار و عرضه تولید مملکت شود. خلاصه آموزش دبیرستانی باید هدف شغل آفرینی هم داشته باشد.

ب- آموزش متوسطه باید مختوم به کسب صلاحیت برای تحصیلات عالی باشد. بطوریکه شخص با استعداد اگر نخواست مستقیماً به بازار کار پیوندد، بتواند جای خود را در عرصه آموزش عالی باز کند.

ج- آموزش دبیرستانی مختوم به تخصص برای شغل یابی و مجاز برای تحصیلات عالی باشد (یعنی مجموع بند الف و ب).

آموزش دبیرستانی ما بر اساس کنفرانس را مسر و بدلیل ضرورت پرورش سریعتر نیروی انسانی ماهر در سه گروه از علوم خلاصه شود. این سه گروه عبارتند از:

- علوم انسانی
- علوم تجربی
- علوم فنی

عقیده من آنست که دانش آموز هر يك از این سه گروه بایستی ۶۰ درصد از علوم تخصصی خود و ۴۰ درصد از دو دیگر بیآموزد. فی المثل دانش آموز علوم تجربی باید ۶۰ درصد از علوم تجربی بیآموزد و ۴۰ درصد دیگر را ۲۰ درصد مثلاً از علوم فنی و ۲۰ درصد دیگر از علوم انسانی بیآموزد و شاید هم اساساً بتوان این ۴۰ درصد غیر اصلی را شناور ساخت یعنی با اختیار مشاور راهنمایی و یا خود دانش آموز و ذوق و استعداد و سلیقه آنها نهاد.

در سال چهارم دوره دبیرستانی ما باید هدفهای آموزش عالی را در نظر گیریم. بهمین منظور دانش آموز سال آخر دبیرستان بایستی هم در رشته های اختصاصی تر درس بتواند بخواند، و هم اینکه رشته های آن با گروه های آموزشی آموزش عالی ربط داشته باشد.

از طرفی سال آخر دبیرستان بایستی هم تخصص بیشتری به شاگرد بدهد، و هم بتواند وی را آماده سپردن به آموزش عالی نماید.

بعقیده من میتوان پنج گروه یا شاخه بشرح زیر معین داشت: علوم ادبی و فرهنگ و هنر - علوم انسانی - علوم فیزیک و ریاضی - علوم طبیعی - علوم فنی و صنعتی. اما هر دانش آموز که بیکی از این شاخه ها یا گروه های علمی میرود لازم است ۸۰ درصد دروس اصلی بخواند و ۲۰ درصد دیگر را شناور سازیم تا بسلیقه خود از میان چهار گروه دیگر انتخاب کند.

فرض ویژگی يك چنین نظام آموزشی قبل از دانشگاهی اساساً بر اینستکه تمام دروس نیمه عملی و تجربی اند. کتاب و معلم سندیت سنتی خود را از دست میدهند و طفل هر چیز را از محیط خود میگیرد و آنرا میآموزد.

ما باین ترتیب میتوانیم از حجم بسیاری از دروس بکاهیم و خشکی بسیاری دیگر را با مایه دادن بآن از محیط اقتصادی و اجتماعی و طبیعی پیرامون خود



مطبوع سازیم و در هر مقطع تحصیلی دانش‌آموز راهی بازار کار و یا بآموزش بعدی بکشائیم.

### چند کلمه در باره آموزش عالی

مجبورم به کوتاهی سخن گویم اما میدان بحث باز میماند. آموزش عالی باید سه هدف داشته باشد.

نخست آنکه صلاحیت آموزگاری (به معنی لغوی) را تامین کند.

دوم آنکه پژوهشگر پیروزد.

سوم آنکه تخصص عالی و فنی بدهد.

برای رسیدن به این هدفها بایستی پیش از آنکه نظام جدید آموزشی (که اینک در سال هشتم و نهم خود است) بدانشگاهها برسد باید تجدید نظری در اهداف آموزش عالی بنمائیم. بعبارت دیگر باید انقلاب آموزشی از دانشگاهها شروع شود، و گرنه وقتی امواج انقلاب نیم بندی که از دبستانها شروع شده برصخره و حصن حصین دانشگاهها خواهد بود و بحران بسیار تشدید خواهد شد، و چنان بحرانی مطبوعی نخواهد بود. من تردیدی ندارم که ناگزیر به قبول این چنین تحولات خواهیم شد.

چه بهتر که خود با استقبال آنرویم تا تحولمان از پیش اندیشیده و خردمندانه و علمی و ملی باشد تا دیگران را فرصت آن نباشد که بما نظامی را تحمیل کنند و فرهنگ ملی مان را بخاطر اندازند.

در تحقق طرح جدید برای تجدید نظر در نظام جدید آموزشی لازم است به جهت گیری های اساسی سه گانه زیر که در آنقرائنس راهبر نیز عنوان شد توجه شود. این جهت گیری ها عبارتند از:

- ۱- اقتصادی دیدن و اقتصادی عمل کردن امر آموزش و پرورش
- ۲- منطقه ای دیدن و منطقه ای عمل کردن امر آموزش و پرورش در عین رعایت اصول وحدت ملی

۳- قانون خاص پرورش و استخدام معلم

هر کدام از این سه اصل درخوردیک بررسی عمیق است. با قبول آنها درمیابیم که چه میدانهای فراخی برای پرورش نیروهای انسانی نیمه ماهر و ماهر مورد نیاز مملکت جلوی ماگسترده می تواند باشد.